

نظرات پادکست "دل و گل"

Negar Dana بنظر من گزینه دوم و سوم هر دو یکیست، چون در هر دو حالت خواست در رفع احتیاج بیرونی است و در نهایت به روان بر نمیگردد. سوال سخت تر بنظر من گزینه چهارم است که اگر شخص بخواهد نه ماشین، که قیمتی است ولی یک پلوور نو بخرد تا دلش را با رنگ آن شاد تر کند، آنوقت چه؟

January 14 at 1:57am · Like

Shahram Fa در مورد تاجری که می خواهش با خریدن ماشین مدل بالا اعتبار کاریش را بالا ببرد به هیچ عنوان قضیه هویت فکری نیست .. چون مثل یک مهندس که ابزار کارش ماشین آلات و کامپیوتر و سخت افزار است ، ابزار کار یک تاجر کت و شلوار مرتب ، ادکلن و ماشین مدل بالا و حتی خانه و زندگی آن چنانی اش است چون آگه غیر از این باشه نمی تونه تو کار بیزینیش پیشرفت کنه و قراردادهای مهمی با افراد رده بالا ببندد ... اما مساله اینجا است که این ها می تواند مثل یک شمشیر دولبه عمل کنه و باعث شه که این بیزینس من وقتی صاحب این ماشین مدل بالا و زندگی آنچنانی شد از این ها برای خودش هویت بسازد و این کسب اعتبار کردن از زندگی مرفه رو برای دوستان و آشنایان خودش هم تکرار کند ... تفکیک کردن این دو تا واقعا کار مشکلیه ... من کمتر کسی رو دیدم که توی این دام نیفته ... و البته معدود تاجرهایی رو هم دیدم که به خاطر اینکه توی این دام نیفتند قید پیشرفت در کار بیزینسی رو زدند و با نگر داشتند زندگی و ماشینشان در سطح متوسط بیزینسشان را هم در همان حد نگه داشتند ... به هر حال سوال جالبی بود ...

January 14 at 2:49am · Like

Shahram Fa این مساله ای بود که برای خود من هم اتفاق افتاده و نمی تونم انکار کنم که به دام هویت فکری نیفتادم ...

January 14 at 2:50am · Like

Assad Bahmani Gozeneh 3 , dar rastai eh hovit fekery nist , I agree with shahram

January 14 at 12:26pm · Like · 1

Shahram Fa راستی نگار جان گزینه چهارم شما هم که مطرح کردید هم کاملا هویت فکری است ... چون وقتی می خواهیم با عوامل بیرونی خودمان را شاد کنیم .. این شادی کاذب و مصداق کامل هویت فکری است .. چون شادی واقعی درونی است و از هیچ عاملی سبب نشده ...

January 14 at 8:59pm · Like

Said Tavallali هر کاری که مقایسه و رقابت باشه در راستای نفس و عجبیه اینکه هر چه ما بیشتر به مکر نفس واقف بشیم و آگاهی پیدا کنیم و نوعی مچ خودمونو بگیریم دوباره این من یا خود تمهیدات تازه و زیرکانه تری رو برا من درست میکنه . ولی اینکه من هم زنده باشم و هم بطور کامل در بیستو چهار ساعت شبانه روز درگیر نفس نباشم خیلی سخته مگر اینکه بزنم سر به کوه و بیابون .

January 15 at 12:55am · Like

نویسنده: رها جمعه 23 دی 1390 ساعت: 16:42
del va gel

به نظر من اگر عوض کردن ماشین در جهت کمک کردن به پیشرفت کاری و معاش آدم باشه حالت یک وسیله کاری را پیدا میکنه و در جهت نفس نیست. مثلاً یک آشپز ممکنه یک دیگ یا چاقو بهتر برای آشپزی بخوره و یک تاجر یک ماشین بهتر. آقای پانویس از صمیم قلب ممنون زحمات شما هستم

نویسنده: robot جمعه 23 دی 1390 ساعت: 17:9
del va gel

والله من اگر جای شما بودم همه چیز رو ول میکردم و به رشته و کاری که علاقه دارم میرفتم ولی برای شما دوست عزیز نمیگم که حتما رشتتون رو رها کنید بلکه میگم به درون خودتون نگاه کنید ببینید آیا الان آزاد هستید یا نه اگر آزاد و شاد هستید که رشتتون رو به هر حال ول نکنید ولی اگه الان به رشتتون تعلق ذهنی دارید و در بند اعتبارباتش هستید اون وقت ولش کنید خلاصه: بستگی به وجود روانیتون داره ببینید الان طنابی روی گرده ی روانتون بسته شده یا نه؟ اگر الان درونا رها و آزاد هستید چه اشکال داره بگو یک رشته ی تاپ هم داشته باشید چگونه بفهمم که روانم به اون رشته، تعلق داره یا نه؟
جواب: خداوند وقتی میخواست بفهمه حضرت ابراهیم به پسرش تعلق داره یا نه ازش خواست تا پسرشو قربانی کنه
حضرت ابراهیم قبول کرد
خداوند از قبول کردن حضرت ابراهیم فهمید که حضرت ابراهیم هیچ تعلق روانی نسبت به پسرش نداره
پس گذاشت تا زنده بمونه
توجه کردید؟! زنده باشید
منظور اینکه اگر راضی هستید که رشتتون رو رها کنید پس رهاش نکنید!!

نویسنده: tabkom جمعه 23 دی 1390 ساعت: 17:41
دل و گِل

با سلام خدمت آقای پانویس و همه دوستان

چندی قبل هم یکی از دوستان بنده مشابه همین موضوع را همینطور سرخود انجام داد و ماشین پژو پرشیای خود را با یک دانه از این ماشینهای شاسی بلند جدید و معروف عوض کرد و توجهش هم این بود که هر کجا میرفته با اینکه به کار و هنرش پول خوبی میدادند و دنبالش هم بوده‌اند ، اما او را تحویل نمیگرفته‌اند البته اولش تحویل میگرفته‌اند اما هی زیر چشمی به ماشینش نگاه میکردند و او متوجه میشده و در جمع آنها احساس سرخوردگی میکردند

حالا هم مسئله‌ای که آقای پانویس عنوان کرده‌اند وقتی کسی تاجری پولدار باشد معلوم است نیاز مادی ندارد و تقلا کردن برای درآمد بیشتر در جایی که ما نیازمند هم نیستیم ، مخصوصا اگر قرار باشد بابت آن هزینه‌هایی این چنین منفی هم بکنیم ، معلوم است که مجاز نیست و خلاصه مشکوک میزند باید گفت او دارد مخفی کاری میکند لرها یک مثلی دارند که میگوید : به هوای بچه میخوره کلوجه یعنی بچه‌ای را تصور کنید که مشغول خوردن کلوجه است و یک بزرگتری به عنوان اینکه با او بازی کند و محبت خودش را به او نشان بدهد او را بغل میکند و میبوسد و در حین این کار همینطوری بازی بازی به کلوجه او هم گاز میزند و از آن میخورد یعنی از اول قصدش همین خوردن کلوجه بوده بقیه بهانه است

برای روی آوردن به حقیقت و دور افکندن هویت فکری هم در هر کجا که هستیم از همانجا میتوانیم شروع کنیم و همه آن سوابق اشتباه ، شاید به نوعی کمک هم باشد در پیشرفت بهتر برای ما ، چون به طوعمر عملی در اشتباه بودن را تجربه کرده‌ایم و این خیلی ارزشمند است و

میتواند به زودتر درست شدن ما کمک کند شاید این آیه در قرآن اشاره به همین موارد دارد :

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا 70
فرقان

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است
یعنی بدی ها تبدیل به نیکی میشود کار اشتباهی که بد بوده ، میشود منشا اینکه ما درستی را بهتر بشناسیم و به خود و دیگران کمک کنیم

البته فرصت بنده را برای بیشتر نوشتن محفوظ بدارید چون الان بیش از این فرصت نداشتیم ...

ممنون

نویسنده: مصطفی جمشید جمعه 23 دی 1390 ساعت: 18:40
دل و گِل

مسلمتا تحت تاثیر نفس
حالا مثلا تجار دیگه روابط مالی شون کم بشه چی میشه مگه؟؟؟! حالا اصن این روابط مالی بدور از گزند نفسانیات هستند(اگه نه همون بهتر کم بشه)

نویسنده: امین جمعه 23 دی 1390 ساعت: 19:35
Del va Gel

سلام
در حالت سوم دوموضوع مطرح است یکی امور بیرونی ودیگر درون انسان که مهم درون انسان هست.
تا وقتیکه آدم دربند ثروت ودارایی و ماشین و شغل نباشد و خود را با آن همگون و ایدنتیفی نکند میتواند ماشین را عوض کند پول زیاد داشته باشد شغلی بلند بالای داشته باشد در راستهای نفس نیست!

از اشتباهات املای معذرت میخواهم.

ای برادر قصه چون پیمانہ ایست
معنی اندر وی مثال دانه ایست

ممنون

نویسنده: morteza.deyanatdar شنبه 24 دی 1390 ساعت: 0:30
دل و گِل

با سلام و عرض ادب و احترام
مرتضی میگه:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (الأنفال: ۲۸)

و بدانید اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش است؛ و (برای کسانی که از عهده امتحان برآیند،)
پاداش عظیمی نزد خداست! (۲۸)

با توجه به آیه بالا داشته های بیرونی انسان از دو چیز تشکیل شده است:
اول اولاد و نسلی که از او باقی می ماند.
دوم دارایی و ماترکی که از او باقی می ماند.
که این هر دو وسیله آزمایش انسان است و اگر از این آزمایش سر بلند بیرون بیاید به او پاداش
عظیمی از طرف حقیقت داده می شود که مسلماً درونی است.

پس خریدن و یا نخردن ماشین بستگی به غایه الهدف آن شخص دارد.

همین!!!

نویسنده: توسکا شنبه 24 دی 1390 ساعت: 11:25
Del va Gel

با سلام

یکی از دوستان نظری مطرح کرد که این تاجر نیاز مادی ندارد و تقلا می کند برای پول بیشتر. ولی
ممکن است همیشه اینطور نباشد. چون در بعضی تجارتها اگر تاجر مدام خودش را مطرح نکند و
رقبا را کنار نزند کم کم رو به ور شکستگی میرود. بنابراین خرید این ماشین میتواند نقش مهمی
در موفقیت شغلی این تاجر داشته باشد.

اینکه این تصمیم تاجر در راستای نفس است یا نه، بستگی دارد به رفتارهای تاجر بعد از خرید این
ماشین گران قیمت. فرض می کنیم که این تاجر با مباحث خودشناسی آشنایی دارد و تا آن زمان
(تصمیم برای خرید ماشین) آنها را در زندگی خود بکار بسته. چون اگر با این مباحث آشنا نباشد و
اسیر نفس باشد به احتمال قوی خرید این ماشین گران قیمت در راستای نفس خواهد بود.

نکته ای که این شخص باید در نظر داشته باشد این است که بعد از خرید این ماشین، توجهات و
تحسینات دوستان و اطرافیان بیش از پیش بسمت او سرازیر میشود و احتمالاً موفقیت های
کوچک و بزرگ شغلی هم برای او بدنبال خواهد داشت. این شخص باید نسبت به این توجهات و
تشویق های بیرونی بی تفاوت باشد و نگذارد اینها باعث چاق و چله شدن هویت فکریش شود.
البته بی توجهی به این تعریفها و تشویقها کار آسانی نیست و همانطور که بارها در جلسات ذکر
شده، احتیاج به آگاهی (از اصول خود شناسی) دارد. آگاهی بیشتر باعث بی توجهی کمتر به
عکس العمل های دیگران (چه مثبت و چه منفی) میشود.

بی توجهی تاجر به عکس العملها (که ناشی از آگاهی اوست) رو شاید بشه در قالب این مثال
باز گوی کرد: در نظر بگیرید که یک نفر بر حسب اتفاق از یک منطقه بسیار دورافتاده با مردم
خیلی فقیر و تنگدست که نان شب برای خوردن ندارند، می گذرد. این شخص در آن مکان جلوی
آن مردم به ضرورت یک وسیله مدرن مثلا یک لپ تاپ از کیفش بیرون می آورد. این مردم فقیر از
دیدن این لپ تاپ بشدت متعجب شده و متحیر آنه به این شخص نگاه میکنند و شروع به تعریف و
تمجید از او میکنند. ولی این شخص که آگاهی خیلی بیشتری از پیشرفت علم و تکنولوژی دارد، با
وجود تعریف و تمجیدهای بیرونی از طرف این مردم، تحت تاثیر آنها قرار نمیگیرد. چون می داند این
تعریف و تمجیدها بخاطر جهل این مردم است و می داند که داشتن لپ تاپ آنقدر که اینها فکر
میکند اهمیت ندارد.

نویسنده: سان شان شنبه 24 دی 1390 ساعت: 12:7

سلام
دل و گل

آنچه که جامعه را مصرف گرا میکند اعتبار طلبی و زیاده خواهی هویت فکری میباشد و از این بابت فرقی بین تولیدکننده، تاجر، ادیب، هنرمند و مولف و غیره و مصرف کنندگان این کالاهای مادی و اعتباری نیست، در هر دو قشر محرک عرضه و تقاضای جنون وار، خواسته های هویت فکری است و خوب دست همدیگر را خوانده اند مثلا با یک صوت زدن سود جویان، نصف شبی مردم در صف جلوی بانکها و فروشگاههای رنگ و وارنگ خریدار می ایستند تا با خریدن سکه و ارز و انواع کالاهای لوکس به افزون طلبی های نفس لیک گفته باشند و گرنه نیازهای واقعی این ارگانیزم قرنهایست که به فراموشی سپرده شده، ایکاش انسان آنهمه جدیت و جنون و تلاشی را که جهت بدست آوردن اعتباریات بکار میبرد برای سلامتی و رفع نیاز واقعی روان و جسم بکار میگرفت و در امورات و خواسته های نفسانی تنبل تنبل میشد، کی، چه نیروهای مولد جامعه و چه مصرف کننده ها، فعالیتهايشان فقط و فقط در جهت تامین نیازهای واقعی جهت ادامه حیات بوده است اگر انسان در پی سلامتی و شادمانی روح و جسمش باشد در هیچ موقعیتی نباید تن به قواعد و بازیهای جامعه بدهد و فقط بازیهای خودش را داشته باشد و تسلیم هرچه پیش آید خوش آید باشد

نویسنده: tabkom شنبه 24 دی 1390 ساعت: 15:39

دل و گل

با سلام

اگر از دیدگاه کسب اعتباریات به ماجرای تعویض ماشین در گزینه سوم نگاه کنیم (که طبق گفته آقای پانویس مسئله هم همین کسب اعتباریات بوده) ، بنابراین بر اساس اصول خودشناسی این حرکت مردود است اشکال دیگر این است که ما به صرف قضاوت دیگران می خواهیم دست به تعویض ماشین خود بزنیم یعنی تن دادن به الفئات جامعه و اضافه کاری کردن هرچند که بهانه تعویض این باشد که ما از لحاظ مادی پیشرفت بیشتری داشته باشیم (چون تاجر پولدار بوده و نیاز مبرم مادی نداشته و خود همین پیشرفت بیشتر در کسب درآمد ، میتواند با تحریک انگیزه های نفسانی باشد و با یک میانبر منتهی به همان کسب اعتباریات بشود) البته من ربط این داستان تعویض ماشین را با سوال آن دوست متوجه نشدم شاید موضوع این است که تغییر دادن انقلابی شرایطی که این دوست در حال حاضر دارد ، مشابه تعویض ماشین در گزینه سوم باشد اما اینجا دوست ما جای صاحب ماشین را میگیرد و ماشین همان شرایط تحصیلی فعلی اوست و دیگرانی که قضاوت میکنند نفس خودش باشد که حالا با خواستن تغییر انقلابی ، باز هم دارد قضاوت خود را تحمیل میکند و میگوید کاری کن کارستان و بیا و نفس خودت را درب و داغان کن مشابه حکایت عیاضی پس طبق همان نظر قبلی بهتر است در همان موقعیتی که در حال حاضر دارد البته با دیدگاه جدیدی که پیدا کرده ادامه تحصیل بدهد و سعی کند از این به بعد از دانش و هنر خود به شکلی صحیح استفاده ببرد

ممنون

نویسنده: پرما شنبه 24 دی 1390 ساعت: 16:39

دل و گل

این تاجر اگر نیاز مالی دارد بهتر است که ماشینش را عوض کند تا در مقابل انسانهای هویت فکری بتواند درآمد بیشتری داشته باشد، ولی اگر نیاز مالی ندارد احتیاجی نیست که عوض کند مهم نیست که دیگران به او اهمیت می دهند و با او معامله می کنند یا نه، بالاخره یکی پیدا میشود که چشمش بیشتر به کار و حرفه است و نه به اعتباریات. در مورد دوستمون: حالا

ایشون می تواند به مدرک دکترا بعنوان یک وسیله درآمدزا نگاه کند که می تواند گذران زندگی کند، و نه دیگر بعنوان اعتباریات... و از درآمدی که حاصل می کند میتواند به علایق خود بپردازد... و یا اگر اینقدر مرفه هست که نیاز مالی ندارد اگر من جای ایشان بودم دل را به گل ترجیح می دادم... در غیراینصورت این راه طولانی را طی کرده اند حداقل بعنوان وسیله مالی از این مدرک که جامعه متاسفانه از ما می خواهد استفاده کند... یادمه در دوران دبیرستان به رشته علوم انسانی علاقمند بودم ولی چون رشته ریاضی فیزیک خیلی اسم و رسم داشت اونو انتخاب کردم، و چهارسال با جبر وریاضیات جدید و مثلثات و مکانیک سروکله زدم، اگر می دونستم که اینو جامعه برام انتخاب کرده ونه من، هیچگاه اینکارو نمی کردم ولی اونموقع متاسفانه فکر می کردم من باید هرکاری که جامعه می گوید و پرزرق و برق هست انجام دهم... حالا الان دیگر نگاه می کنم که من چه دوست دارم و نه نفس یا جامعه یا خانواده.....

نویسنده: ساناز م. شنبه 24 دی 1390 ساعت: 22:30
به نظر من در راستای نفس نیست اگر تاجر از نظر روانی به اعتبار رولزرویس وابسته نشود.

نویسنده: سوگند شنبه 24 دی 1390 ساعت: 23:50
با سلام خدمت همه دوستان
طبق همان داستانی که یک عارف معروف (اسمش را به خاطر ندارم) افسار طلاپی خرش را بر گل کوبیده بوده است و نه در دلش، می توان به صورت نظری پاسخ داد که اگر آن تاجر صرفا به خاطر پیشبرد کارهایش آن ماشین را بخرد مشکلی نیست.
ولی در عمل به نظر من این گونه رفتارها، حداقلش این است که کار انسان را در خودشناسی سخت تر می کند، مخصوصا با تکرارشان انسان یک دفعه متوجه می شود که نفس با توجیه "بر گل و نه در دل" وارد شده است و انسان را سخت اسیر کرده است.
پس به نظرم بهتر می آید تا جایی که می توان بایستی از اینگونه امور دوری نمود.
البته این نظرات من در مورد فردی است که مشکل مالی و گذران یک زندگی متوسط را نداشته باشد نه برای فردی که برای گذران زندگی اش مجبور است دوره هایی را بگذراند.
ممنونم

نویسنده: پرما یکشنبه 25 دی 1390 ساعت: 1:4
دل و گل
از نظرات دوستان نکته ای به نظرم رسید و آن این هست که لزوما عرفان با پرهیز از رفاه و پرهیز از استفاده بهترین ها نیست، مسئله مهم وابستگی ست. وابستگی یک امر درونی ست. یاد داستانی افتادم، درویشی که از مال دنیا فقط یک دلق داشت برای شنا کردن به دریا رفت و دلق را در ساحل گذاشت، و در حین شنا صد دفعه این فکر به ذهنش رسید که مبادا کسی بیاید و دلق مرا بدزد... یعنی امکان دارد که فرد فقیری باشد ولی به همان چند تکه هم چنان وابسته باشد و سرشار از حرص و طمع که حتی نمی تواند با فراغت بال شنا کند... عکس آن هم می تواند باشد که فرد ثروتمندی خودش را با ثروت خود همگون نکرده است و به هیچکدام از دارایی هایش وابسته نیست و

و یا داستان: دو عارفی از رودخانه ای عبور می کردند، در مسیر خانمی کمک خواست و یکی از آندو آن زن را بغل کرد و از رودخانه گذراند... در پایان مسیر شخص دیگر که سخت در فکر فرو رفته بود به دوستش گفت، من نمی دانم که چرا تو اینکار را کردی و آن زن را بغل کردی و از رودخانه گذارندی، دوست گفت: من آن زن را از رودخانه عبور دادم و همانجا رهایش کردم ولی این تو بودی که تا به الان او را حمل کره ای.....

نویسنده: robot یکشنبه 25 دی 1390 ساعت: 3:6

فکر میکنم امین از خودم دفاع کنم!
نه خیر اصلا به ظاهر داستان توجه نشد...
من منظورم این بود:
تا وقتی دارایی های انسان او را از حقیقت دور نکنند داشتن آن ها اشکالی ندارد
امین صدات خیلی نازه و صد البته لهجت!

نویسنده: tabkom یکشنبه 25 دی 1390 ساعت: 10:33
دل و گل....

با سلام خدمت آقای پانویس و همه دوستان ...

در این پادکست به یک مورد جالب و قابل توجه رسیدم ، البته در ارتباط با برخورد خودم و آن موضوع این است ، درست و دقیق گوش کردن متوجه شدم گوش کردن درست فقط شنیدن نیست ، بلکه کیفیتی مشابه سکوت درونی لازم است تا هر مطلبی را دقیقا متوجه شویم ، و الا یک ذهن شلوغ به طور خودکار جای بعضی از عناصر داستان را بر اساس محفوظات ذهنی با آنچه خودش فی البداعه آفریده عوض میکند و به احتمال فراوان ما هم متوجه این ایراد نمی شویم به این ترتیب که در حین گوش کردن ، ذهن دائم می پرد وسط ، یا جلو جلو میرود و یا عقب میماند بنابراین ممکن است دقیقا متوجه مطلب نشویم همین حالت در زمان خواندن یک نوشته هم امکان دارد

با در نظر داشتن این حالت و زمانی که دوباره به این مثال و داستان دقت کردم متوجه شدم تعویض ماشین در گزینه سوم میتواند اشکالی نداشته باشد اگر برای ما لذتی درونی ایجاد نکند و یا ما از آن برای خود کسب اعتباری نکرده باشیم و تنها یک پاسخ ضروری است در راستای تصویری که دیگران به اشتباه در روابط بین خود دارند حالا دیگران میتوانند در خیالات خود برای ما مکانی بالاتر تصور کنند ، این دیگر به خودشان مربوط میشود یعنی یک حالتی از هم رنگ شدن با جماعت از روی ناچاری در یک زمان لازم میشود برای انگشت نما نشدن حتی سعی کنی که ظاهری مد روز برای خود داشته باشی و به مسائلی پردازی که شاید به ظاهر نفسانی هم باشد

حالا بنده مثال دیگری میزنم فرض کنید آقای پانویس در جمع این دوستان (چه دنیای مجازی و یا زندگی روزمره) که مطالب را دنبال میکنند متوجه شود که دیگران دنبال این هستند که بدانند آیا او چه مدرک تحصیلی دارد و اینکه اگر او بتواند یک مدرک بالا و معتبر کسب کند ، میتواند در زمینه جلب توجه دیگران موفق تر باشد و با گسترش دایره فعالیت اش تاثیر گسترده تری بگذارد آیا اینجا هم ایشان باید وقت و زندگی خود را برای این کار صرف کند ؟ تا به آن مدرک دلخواهی که دیگران تایید میکنند برسد ؟ یا نه ، این کار در تناقض با نفس و روح خودشناسی است ؟

ممنون

نویسنده: morteza.deyanatdar یکشنبه 25 دی 1390 ساعت: 14:47
گل دل!

با سلام و عرض ادب و احترام
مرتضی میگه:

اگر هستی پی امنیت ای جان-----چرا هستی پی کمیت ای جان
رها شو از قیاس و از ملامت-----که باشد در پی اذیت ای جان
سپس میکن حذر زاندیشه و فکر-----که تا بینی همه حریت ای جان

در این ره توشه را دانی چه باشد-----فقط خواهد کمی همیت ای جان
خواه ای مرتضی چیزی پس از این-----اگر خواهی، رود کیفیت ای جان

همین!!!

نویسنده: سان شان دوشنبه 26 دی 1390 ساعت: 12:34
سلام
دل و گل

فرض می کنم این اتفاق برای من افتاده است ، کسی که در راه خودشناسی است بسته بمیزان دوری و نزدیکی وی به گل و دل ، می فهمد که در این موقعیتها چه تصمیمی باید بگیرد دل راه را به او نشان خواهد داد در غیر اینصورت هنوز در گل است که نمی داند چه تصمیمی بگیرد بنظر من دیگران جز یک اظهار نظر کلی نمی توانند بجای او و برای او راه درست را انتخاب کنند

نویسنده: ناشناس دوشنبه 26 دی 1390 ساعت: 23:40
همه نظر خود را گفته اند پس چرا پانویس جان پادکست بعدی را هوا نمیکنند!؟
نتیجه:

مهم رهایی درون است مهم حالت اصیل فطری است مهم زاینده رود است وگرنه بگو اصفهان شهرت داشته باشد نداشته باشد او را به چیزی حساب بکنند نکنند مهم زاینده رود است هرچیزی که خشکی زاینده رود را در پی دارد ابتر است هرچیزی که خشکی زاینده رود را در پی ندارد بگو باشد... نباشد!...

نویسنده: صندلی دوشنبه 26 دی 1390 ساعت: 23:58
سلام

دو موضوع مطرح است
هرکدام را به شکل یک سوال میپرسم
اگر توانستید جواب آن دو را پیدا کنید قضیه برایتان روشن خواهد بود
سوال اول: آیا اگر رشته ی خود را ادامه دادید آیا میتوانید همچنان نسبت به حقیقت وفادار بمانید؟
سوال دوم: آیا از این رشته بدتان می آید؟
نتیجه:

اگر در درون خود به شاه بزرگوار حقیقت قول میدهید که وفادار بمانید و ثانیاً از این رشته بدتان هم نمی آید پس آن رشته را انتخاب کنید
زنده باشید

نویسنده: سان شان سه شنبه 27 دی 1390 ساعت: 7:11
سلام
گل و دل

و خلاصه کامنت قبلی در یک جمله که بعداً یادم افتاد
جواب از همانجا جوی که سؤال آمد

نویسنده: ساحل آرام سه شنبه 27 دی 1390 ساعت: 13:9
دل و گل

سلام

به نظر من هویت فکری هیچ وقت بیکار نمی نشیند و از هر فرصتی بهره می گیرد حتی وقتی کاری را برای هدف مشخصی که در راستای هویت نیست شروع کرده باشیم. بگذارید مثال واضحش را از سرگذشت تحصیل خودم بگویم.

من الان اواسط دوره دکتری هستم. درس خواندن را از همان ابتدای دبستان و در سنین کودکی که هنوز نمیدانستم چه ارزش و اعتبار اجتماعی دارد و هنوز اسیر این حرفها نبودم دوست داشتم و از آن لذت می بردم. گرچه به فرمایش جناب پانویس لازم نیست برای ارضای این تمایل حتما آدم برود به دانشگاه و مدرک بگیرد. اما به نظر من قرار گرفتن در یک برنامه منظم درسی و در محیط دانشگاه شرایط مناسبی برای خلاقیت فراهم می کند. بهرحال آنچه من را تا اینجا آورده یک گرایش و لذت درونی بوده که نمی توانم وصفش کنم. اما صادقانه اعتراف می کنم که نمی شود گفت هیچ وقت اسیر بازی های نفس در این زمینه نشده باشم. واقعا مواقعی بوده که بازیچه اعتباریات هم شده ام. پیش آمده که اموری مثل به گفتن اطرافیان یا رضایت و شادی خانواده و بدتر از آن تصور عصبانیت کسانی که دل خوشی از رفتارشان نداشتم و... گاهی در نظرم بوده و مدتی درگیرم می کرده است. اما الان می توانم یک چیز را در گذشته به وضوح بینم، اینکه زمانهایی که چنین افکاری در ذهنم غالب می شد با یک رنج و بی حوصلگی و خستگی همراه بود. در این شرایط حس می کردم بدون اختیار خودم و تحت فشار، درس می خوانم. گویی باری روی دوشم بود و برایم آنچنان عذاب آور می شد که... یادم است اواخر دوره لیسانس آنچنان این فشار روحی برایم غیر قابل تحمل شده بود که علیرغم انتظار اطرافیان به یکباره زدم زیر همه چیز و رسماً اعلام کردم که «قصدم ندارم برای فوق لیسانس امتحان بدهم. شاگرد اول هستم که باشم، کی گفته حتما باید ادامه هم بدهم!!» بعد از آن چنان سبکی و آرامشی پیدا کردم که قابل وصف نیست. دوباره درس خواندن برایم لذت بخش شده بود. دیگر برای دل خودم درس می خواندم. چند ماه بعد برای فوق لیسانس هم اقدام کردم و ادامه راه، اما باین تفاوت که اینبار به خواست دل خودم و نه به خاطر هیچ عامل بیرونی.

خلاصه اینکه می خواهم بگویم همیشه باید مواظب فرصت طلبی نفس بود و در برف فراق نگهش داشت وگرنه اگر آفتاب ببیند و گرم شود در هر موقعیتی که باشیم و هر هدفی که داشته باشیم، همه چیز را می بلعد.

شاد باشید

نویسنده: morteza.deyanatdar سه شنبه 27 دی 1390 ساعت: 15:6
گل دل!

با سلام و عرض ادب و احترام
مرتضی میگه:

هر که را ایزد که خوش، گل آفرید-----هین مگو وی را چه مشگل آفرید
مرتضی را پای دل در گل چه غم-----در گلی باشد که خوشگل آفرید

همین!!!

نویسنده: ایکیا سه شنبه 27 دی 1390 ساعت: 18:42
del va gel

به نظر من این گزینه سوم هم در راستای نفسه
اگر من یک تاجر باشم
به نظر شما چقدر پول میتونه منو ارضا کنه که نخام به خاطرش اونجوری رفتار کنم که فلان
خریدارم خوشش بیاد و منو بعنوان شریک تجاریش قبول کنه

مهمترین نکته این است که این قضیه همون خانه از پای بست ویران استه
بذارید با دو تا مثال ملموس بگم:
برادر من در کار تراشکاری یه نابغس یعنی آنچنان مهارتی داره که الان توی شهر صنعتگران همه
اسمشو میشناسن بدون هیچ مدرکو تحصیل دانشگاهی.
اما اگر سری به کارگاهش بزنی تصور اینکه این قطعات ازهمچین کارگاهی بیرون بیاد رو نمیتونید
بکنید
یا اگر خودش رو ببینید فکر میکنید کارگر ساده اون کارگاهه(که همه کسانی که به چهره
نمیشناسن اول همینو میگن)
اما عاملی که باعث شد که اون بتونه قطعاتی تولید کنه که از لحاظ دقت و کیفیت در سطح
محصولات اروپا باشه فقط و فقط علاقه بود.
جالبتر اینکه تمام مشتریهای ایشون آدمایی که ماشینهای دارن که بعضیش به اندازه بیش از
نصف سرمایه برادر منه.
اما چرا این عامل باعث شد که اون بدون هیچ تبلیغ یا حتی بازاریابی براحتی مشتریان رو جمع
کنه؟
جز علاقه وافرش به کار وکیفیت کاراش.
ما از بچگی یه نکته مثبتیو از پدرمون یاد گرفتیم
اینکه همیشه تا چیزی میخاسیم بابام میگفت: این به چه دردت میخوره؟
همین باعث شد که ما سال 69 تلویزیون بخریم.
الان که فکر میکنم اگه الانم نداشتیم اشکالی نداشت.
و همین باعث شده که اگه سری به خونه ما بزیند نه چیز لوکسی توش هست نه چیز
فخرفروشیو جلب نظر.
خودمون میگیریم اگه دزد بهمون بزنه از خنده روده بر میشه.
این به این معنا نیست که بی پول باشیم.
که خیلی از بی پولها برای همین جلب توجه تا خرخره میرن زیر قرض

مثال دومم اینه:
فرض بگیر یه دختر یا پسریو بخای که برای رسیدن بهش باید خونتو و ماشینتو عوض کنی
با قرضو قوله
فقط برای اینکه زنت پولدارترین با خوشکلتترین آدم دنیا باشه.
در صورتی که حتی خوشکلتترین هم باشه میتونه رضایت درونیتو حتی از لحاظ جنسی برآورده
کنه؟؟؟
یا یه مدت بعد عادی میشه و گاهیم دل میزنه.
هویت فکری آنچنان بازیهاش پیچیده و ماهرانه و مکارانس که چیزو برات میپسنده که ندارو
نسبت بهش حرص بزنی
که اگر بدستش بیاری با "مقایسه" میفهمی اونم مثل بقیس
و اگه نیاریش همش افسوسشو بخوری و نسبت به کسی که دارتش خشم بگیری.